

## ب - آشنایی با چند ترکیب و اصطلاح نهاوندی

### مهوش زابلی

#### ۱ - چیز لاله : ceze lala

«چیز لاله» تلفظ محلی «عجز و لابه» است و دلالت بر خواهش و التماس و تمنای توأم با زاری و خاکساری دارد. توضیح این که بخش دوم این ترکیب یعنی «لاله» همان «لابه»ی فارسی است که به مرور زمان تغییر آوایی یافته است.

اما بخش نخست آن «چیز» نزد بعضی نهاوندی‌های قدیمی‌تر به صورت «عیز» به کسار می‌رفته که تلفظ محلی دیگری از همان «عجز» است: (عیز لاله). صورت‌های دیگر این ترکیب نزد نهاوندی‌ها «عیز التماس» و «عیز کیز» است.

#### ۲ - دیمبلی دیمبو: dimbeli dimbev

این ترکیب صوتی (نام آوا) درست مین همان صدایی است که از نواختن دف یا دایره به گوش می‌رسد. گاه این ترکیب را برای نشان دادن وضعیت بسیار آشفته و نابه‌سامان به کار می‌برند، مثلاً:

Baro beni ce dimbeli dimbeviya!

برو بنی چه دیمبلی دیمبویه!

برو نگاه کن بین چه آشفته بازاری است!

و گاه دلالت بر تشکیل و عقد مجلس شادی و عروسی دارد، مثلاً:

بایس وری پسرِت دیمبلی دیمبوی بلی .  
bāyes verey pesaret dimbeli dimbev bali.  
یعنی باید برای پسرِت مجلس سور و بزَن بکوب بزپا کنی.

### ۳ - سنگله سا : sangela sā

در قدیم پس از آن که ساخت تنور ، که به شکل یک استوانه بود ، از گلِ زردِ مخصوص تمام می‌شد ، قبل از این که کاملاً خشک شود کارگری به درون آن می‌رفت و بدنه‌ی داخلی آن را با قلوهِ سنگی که در دست داشت کاملاً صاف و صیقلی می‌کرد. به این عمل «سنگله سا» یعنی سنگ‌سابی می‌گفتند. پس از «سنگله‌سا» شدن، آن (استوانه) را داخل حفره‌ای که به همان اندازه کنده بودند کار می‌گذاشتند و مجرای بی‌قدر یک لوله بخاری از قسمت پایین به خارج تنور قرار می‌دادند که به آن «بازَن Bāzen» می‌گفتند که همان «بادزن» یا «هواکش» باشد.

بعدها «سنگله‌سا» کردن معنی کنایی یافته است یعنی «وسواس داشتن و دقت زیاد به خرج دادن» چنان که می‌گویند:

Folāni xeyli sangla sā mokona!  
فلانی خیلی سنگله سا مکنه !

یعنی وسواس زیاد به خرج می‌دهد!

ناگفته نماند که لفظ «لَه» در گویش نهاوند از ادات تصغیر است، مثل: کوزله (کوزه‌ی کوچک)، پارچوله (پارچ کوچک)، داسوله (داس کوچک)، طاسوله (طاس کوچک)، گرتله (سبد کوچک) ... بنابراین «سنگله» به معنی سنگ کوچک (برای ساییدن) است.

## ۴ - گَشگک پَشک : gošge pešk

ریخت و پاش کردن، به هم زدن اشیاء و جست و جو کردن چیزی با شتاب و بدون رعایت نظم. مثل این که مثلاً برای یافتن یک برگ کاغذ تمام محتویات یک گنجی را پایین بریزند.

لفظ اول این ترکیب یعنی «گَشگک» مأخوذ از مصدر «گشودن» است و لفظ دوم شاید از «پاشیدن» گرفته شده باشد و مجموعاً معنی گشودن و در هم پاشیدن است. لفظ «گَشگک» به صورت ماضی «گَشگس gošges»، یا به صورت مصدر «گَشگسه gošgesa» یا به صورت اسم مفعول «گَشگسه gošgesa» به معنی منفجر شدن و از هم پاشیدن به کار رفته است.

ذکر این نکته لازم است که مصدر و اسم مفعول در گویش نهاوندی هر دو یک شکل و یک وزن دارند، مثلاً خورده xorda = خوردن «مصدر» و خورده xorda خورده شده «اسم مفعول»

## ۵ - آج موروج: āje muruj

صف یا ردیف‌هایی از اشخاص را گویند که در جایی اجتماع کنند و از پی هم در آیند. به طوری که ملاحظه می‌شود در این لفظ صنعت تشبیه وجود دارد. یعنی انسان‌ها را به ردیف‌هایی از مورچه مانند کرده است. به علاوه وقتی گوینده می‌خواهد در توصیف مشاهدات خود در خصوص یک جای شلوغ و پر جمعیت مبالغه کند از این ترکیب استفاده می‌نماید.

آی نمی نید چه خور بی؛ آج موروج! āje muruj! . ? āy nemeynid ce xavar bi

آه نمی دانید چه خبر بود؟ اشخاص صف در صف!

ضمناً در بعضی محلات نهاوند به دلیل تأثیر پذیری از گویش روستاها لفظ «مورج» به صورت «میریج mirij» به کار می‌رود.

#### ۶- آخر دُماخِر : āxer domāxer ?

مراد پایان کار و نزدیکی‌های پایان کار است. خود لفظ «دُما» که به معنی «پشت» و «وراء» است، به این ترکیب لطف و عمق خاصی بخشیده است. یعنی پایان کار و لحظاتی که از پی آن می‌آید تا کار به کلی به اتمام برسد. مثلاً می‌گویند فلانی در این «آخر دُماخِر» عمر مرتکب چه اشتباهی شد! از لفظ «آخر» در گویش نهاوندی ترکیبات زیادی وجود دارد. یکی از آن‌ها دشنام گونه‌ای است که می‌گویند: بر اول و آخرِ فلانی لعنت! که مراد از اول «ماما» و مراد از آخر «مرده شو» است.

#### ۷- آرا بَیرا: āra birā ?

مراد از آن آراستن و بزک کردن بروی زنان است. بعید نیست لفظ دوم آن یعنی «بیرا» در اصل «بیرا» بوده و هر دو لفظ، مخفف و مرخم «آراستن و پیراستن» باشند. چه آراستن به معنی زیبا سازی از طریق افزودن و پیراستن به معنی زیبا سازی از طریق کاستن است. به همین سبب است که عده‌ای معتقدند کوتاه کردن موی سرو صورت پیرایشگری است نه آرایشگری و محل آن پیرایشگاه باید باشد نه آرایشگاه. لفظ طنز آلود دیگری مرادف «آرا بَیرا» در گویش نهاوندی هست و آن «چُسان فِسان» است.

## ۸- آلاپالا: ?ālā pālā

صورت خلاصه شده‌ای است از «آلایش» و «پالایش». این فقره را بیش‌تر در مورد نفرین به کار می‌برند یا برای مذمت از آن استفاده می‌شود، مثلاً می‌گویند:

مینِ دلش آلا پالا با! mine deleş ālā pālā bā! یعنی اندرون شکمش (امعاء و احشائش) اول آلوده شود؛ مثلاً به بیماری یا زخم، بعداً پالایش بشود، یعنی به صورت خون و مواد دفعی خارج شود.

بدیهی است همشهریان نهاوندی این «پالا» را با «پالا» به معنی کفش و پای افزار اشتباه نمی‌کنند: پا پالات سرِ چشمِ !pā pālāt sare cešem: یعنی پا و کفش روی چشم! که برای خوشامدگویی به کار می‌رفت. هم‌چنین افراد مسن‌تر نهاوندی بازی دسته جمعی «به پالا زیاد» را، که نوعی پرش طول بود، به یاد دارند.

## ۹- بلِ باریک: bele bārik

به اشخاص لاغر و کشیده قامت گویند. بعید نیست لفظ «بل» در این ترکیب:

۱- تغییر یافته‌ی «بر» باشد به معنی سینه و پیکر (بلِ باریک: برِ باریک)

۲- خلاصه شده‌ی «بالا» باشد، یعنی بالا باریک، یا بالا بلند:

بالا بلند عشوهِ گِرِ سرو ناز من      کوتاه کرد قصه‌ی زهد دراز من

«حافظ»

برای مثال به اشخاصی که بر اثر بیماری یا علت دیگری روز به روز لاغر می‌شوند می‌گویند: فلانی باریکِ مریسه! یعنی فلانی لاغر می‌شود مثل نخ‌کی که آن را تاب بدهند! لفظ اول این ترکیب یعنی «بل» کاربردهای دیگری نیز دارد چنان‌که مثلاً آن را با «بازی» ترکیب می‌کنند: «بلِ بازی» یعنی بازی و ملاحظه کردن.

## ۱۰ - پینه پرو : pina parru

دوخت و دوز و وصله کاری لباس یا کفش مدرس را «پینه پرو» گویند. «پرو» همان چیزی است که در فارسی از آن به «وصله» و «رُقعه» یاد می‌کنند.

رُقعه دانم زدن به جامه‌ی خویش

چه کنم نخ کم است و سوزن نیست

پروین اعتصامی

پینه در فارسی مصطلح و معمول است، چنان که پاره دوزه را پینه‌دوز نیز می‌گویند.

«پینه‌چی» تلفظ محلی «پینه‌دوز» است.

## ۱۱ - پت لُج : peteloc

«پت» و «لُج» در گویش نهاوندی به ترتیب به معنی دماغ و لب است. این ترکیب معمولاً در مورد کسانی به کار می‌رود که شکل دماغ و لبشان غیرطبیعی و کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از حد معمول باشد. مثلاً اشخاص لب کلفت را «لُجو» می‌نامند. «لُج» در فارسی عامیانه به شکل «لوجه» به کار می‌رود. مثلاً می‌گویند: «آب از لب و لوجه‌ی فلانی سرازیر شد.» لفظ «پت» گاهی در گویش نهاوندی با «پله» همراه می‌شود: (از اتباع)، مثلاً به کسی که دماغ نازک و قلمی دارد می‌گویند: «پت پله نازک»

کلمه‌ی «پت» هم‌چنین در بیان تحقیر اشخاص به کار می‌رود، مثال «آر پتِشه بی‌ری

جُش در میا! اگر دماغش را بگیری جانش در می‌آید!»

## ۱۲ - تپ کو : Tape ko

این ترکیب به معنی تلاش کردن و سرهم کردن کار است با شتاب و در شرایط

نامتعادل. مثلاً وقتی دیر وقت مهمان ناخوانده می‌آید، صاحب‌خانه برای تهیه و تدارک

غذا به «تپِ کُو» می افتد. مرادف این ترکیب «تق دو» است که همان «تک دو» یا تکاپوی فارسی است.

### ۱۳ - طمارزو - دلارزو: tamārzu - delārzu

این ترکیب تلفظ محلی «طعم آرزو - دل آرزو» است یعنی کسی که در آرزوی چشیدن خوردنی و در آرزوی بر آورده شدن خواسته‌ی دل است و در مجموع به کسی اطلاق می‌شود که آرزوی خوردن غذایی را داشته و مدت‌ها از آن محروم بوده است «طام یا تام» تلفظ نهاوندی کلمه‌ی «طعم» در فارسی است. «طام دار یا تام دار» یعنی خوش مزه.

احتمال دیگر این است که «طام» را شکل دیگری از «طما» بدانیم و «طما» تلفظ محلی «طمع» است. مثلاً می‌گویند من به «طما» فلانی صبر کردم. در مثل گویند:

آر و طما مَنِ منونی      بَر و شُورِ بَکُّ ییوه نَمونی

اگر به طمع وصلت با من صبر کرده‌ای [بی‌فایده است]، برو شوهر بکن که بیوه نمایی.

### ۱۴ - جَنالِک : jonālek

تلفظ محلی «جانُ هالِک»: جان داده و به هلاکت رسیده» است. کشتن کسی است به تدریج و به قصد شکنجه و آزار و مجازاً زمانی به کار می‌رود که کسی را بین بیم و امید نگاه دارند و توجهی به دلهره و اضطراب او نداشته باشند. چنان که یک متقاضی وام که مدت‌ها سرگردان و بی‌پاسخ مانده، پس از موفق شدن، درد دل می‌کند و می‌گوید «جَنالِکِم کِدِن» یعنی تا گرفتن وام، کلی سختی کشیدم.

## ۱۵ - کِشِ دُنْگ: keše don|g|

همه‌ه و سرو صدای آرام. وقتی جایی ساکت است می‌گویند: «کِشِ دُنْگِ نی» یعنی در این جا هیچ خبر و اثری از آدمی زاد وجود ندارد. «کِش» تلفظ محلی «کیش» فارسی است و چند کاربرد دارد: یکی راندن مرغ است و دیگری با لفظ «مات» به صورت «کشمات = کیش و مات!» که اصطلاحی در شطرنج است» در آمده به معنی مجازی جای کاملاً خلوت و آرام.

در دهات اطراف نهاوند با لفظ «کِش» امر به سکوت می‌کنند: «کِشِت» یعنی ساکت باش و از بخش دوم این ترکیب در خود نهاوند امر به سکوت می‌کنند: و می‌گویند «دُنْگِ نَکُ» یعنی ساکت باش و «دُنْگِ ت» باز هم به همین معنی.

## ۱۶ - نی وی: ney vey

تلفظ محلی «ندید بدید» فارسی است، به معنی تازه به دوران رسیده، یعنی کسی که تازه به نعمت و موقعیتی رسیده ولی ظرفیت پذیرش آن را ندارد. مقایسه‌ی «نی وی» با «ندید بدید» نشان می‌دهد که تا چه حد گویش نهاوندی گرایش به سوی ایجاز و اختصار دارد و همین ایجاز خود موجب غنای گویش شده است.

## ۱۷ - ورّه ویله: varra vila

این ترکیب به معنی «لباس و گریبان» به کار می‌رود. «ورّه» به تنهایی به معنی رخت و لباس است، چنان‌که می‌گویند: فلانی «لویی وره و ورش نی lu-i varra ve vareš ni» یعنی فلانی یک لا لباس به تنش نیست. اما ترکیب «ورّه ویله» را برای کسی به کار می‌برند که لباس او پاره‌پاره و گریبان‌ش ول و رها شده و در عین حال چرک و کثیف باشد.



## ۱۸ - هل مجول : hole macul

این ترکیب به معنی «کج و معوج» و «فاقد شکل و ترتیب اصلی» است. «هُل» که قسمت اول این ترکیب است در گویش نهاوندی به معنی کج، کجی و انحنای به کار رفته است. مثلاً به کسی که به واسطه‌ی بیماری قسمتی از بدنش کج شده باشد می‌گویند فلانی «هَلْهَلْ : کج کج» راه می‌رود. یا «پتْ هُل : pet hol» به کسی می‌گویند که دماغش کجی و انحنای داشته باشد. اما قسمت دوم ترکیب احتمالاً با «مچاله»ی فارسی در ارتباط است به معنی «درهم فشرده و چنگ خورده».

قدیم‌ترها وقتی جوانی به دختری علاقه‌مند می‌شد و درصدد ازدواج بر می‌آمد، به مزاح می‌گفتند: فلانی «هُل بیه: hol biya»، یعنی فلانی کج شده و این کجی را کنایه از تمایل به ازدواج می‌دانستند.

## ۱۹ - پیر و بنیش: beyr-o-banišo

تلفظ محلی «بگیر و بنشین» است و برای فریب دادن کودکان به کار می‌رود. مثلاً وقتی مادر از دست پسر بچه‌اش به ستوه می‌آید او را به خانه یکی از اقوام می‌فرستد تا قوطی «پیر و بنیش» را از آن‌ها بگیرد و بیاورد. صاحب‌خانه هم می‌داند که باید کودک را به بهانه‌ای یابند و دست به سر کند!

کاربرد مجازی این ترکیب وقتی است که کسی را فریب داده و به بهانه‌ی کار او را معطل ساخته باشند. در این صورت به‌عنوان گلایه و اعتراض می‌گویند: «بیرو بنیشونه دین دسیم: بگیر و بنشین را به دستم داده‌اند!»

## ۲۰ - شَبْتِ شُوَيْسَه : šete šūyesa

به معنی «در هم ریخته و پریشان». قسمت اول این ترکیب معنای خاصی ندارد و فقط برای هم خوانی با قسمت دوم آمده است. «شویسه» قرابتی با «آشفستگی» و «آشوب» و امثال آن‌ها دارد. مثلاً مرحوم اصغر نهایوندی خطاب به دلدار گوید :

واکی دعوات پیچسه قَلْقِلْ زُلْفَتِ شُوَيْسَه (یا توجه)

(با چه کسی دعوایت شده که این چنین زلفِ چیده شده‌ات پریشان شده است؟)

مه دِلِمِ خِیِ مَاشَه تا زُلْفَتَ قَلْقِلْ مُکْنِم

(من چه قدر باید خون دل بخورم تا زلف تو را مجدد سامان بدهم).

قَنْبِلْ یا قَلْقِلْ : به معنی دسته کردن و بستن و کلاف کردن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی